تحلیلی بر یک سفرنامه حج

غلام عباس فدايي

آدمي در طول عمر خويش ممکن است بارها سفرکند و از جايي به جايي يا از شهري به شهر ديگر برود و هدفش در اين آمد و رفت‌ها، گردش و تفريح يا تغيير روحيه باشد و کم هستند افرادي که در سفرها وقايع و رخدادها يا مکان‌هايي که در مسير ديده‌اند را با تمام جزئياتش ثبت و آن را به ديگران ارائه کنند. شايد ديگران تمايلي به شنيدن يا خواندن چنين خاطراتي نداشته باشند اما اگر سفر، سفري معنوي باشد و شخص مسافر هجرت معنوي کند؛ مثلاً سفرش به خانة خدا يا اماکن مقدس شيعيان باشد، وضعيت تفاوت مي‌کند. بسياري مشتاقانه اين سفرنامه را مطالعه مي‌کنند تا مکان‌هاي زيارت شده را بشناسند و هرچه نکات ارائه شده ريزتر باشد و به جزئيات بيشتري بپردازد، اشتياق براي مطالعه آن بيشتر مي‌شود و همچنين موانع و مشکل سفرنامه و ضبط وقايع و رخدادهاي تلخ و شيرين مسافرت براي ديگران جذاب و دلپسند است. تفاوتي نمي‌کند که نويسنده مرد باشد يا زن و مطالب نوشته شده، نثر باشد يا نظم.

سفرنامه‌هاي حج، ميراث مکتوب براي ما مسلمانان است. با خواندن آن‌ها، از وضعيت راه ‌ها يا اتراق‌گاه‌ها، چگونگي حج گزاري درزمان نويسنده و... آگاه مي‌شويم.

هدف من از اين نوشته‌‌، آن نيست که گزارش حج نويسنده را باز نويسي کنم و ديگران را از چند و چون سفر حج نويسنده آگاه سازم، بلکه هدفم اين است که نوشتة حج نامة منظومِ انتشار يافته در فصلنامة «ميقات حج» شماره 63 را بيشتر بشناسانم.

مطلب ياد شده که در عنوان «حج در آينة شعر و ادب فارسي» آمده، نويسندة محترم اشاره کرده است که تنها يک نسخه از اين حج نامه در کتابخانة مجلس شوراي اسلامي نگهداري مي‌شود و به زمان و تاريخ برگزاري حج و جنسيت نويسنده نپرداخته است؛ زيرا ناظم در هيچ جاي سفرنامه از خود نام نبرده است.

با مطالعة متن چاپ شده و با استفاده از قرائن موجود در شعرها، به نظر مي‌رسد ناظم يک زن ايراني و داري مذهب شيعه است و به دليل حُجب و حيا و مرسومات آن زمان، ازبردن نام خود پرهيز کرده است. او در بخشي از مثنوي خويش آورده است:

الـهي بـه حـق وصـي رســول نماند تني زان گـروه جهول

نه لشکر بماند نه عسکر نه شاه شود وارث تختشان، شاه ما

جهان جمله گـردد به آيين ما بده فتـح بـر ناصـر ديـن مـا

به نظر مي‌رسد که ناظم، وابستة دربار ناصرالدين شاه بوده و يا دست کم کسي بوده که در پايتخت زندگي مي‌‌کرده است وچون زن‌ها از معرفي خويش در گذشته ابا داشته‌اند، او نيز خود را معرفي نکرده است.

دلايلي که مي‌توان از آن‌ها استفاده کرد ناظم يک زنِ شيعة ايراني بوده، به صورت زير بيان مي‌گردد:

1. هنگامي‌که کاروان به نجف مي‌رسد، وي بعد از شرح زيارت نجف، در بخشي از دعايش مي‌گويد:

ز تو خواهم اي شاه با اقتـدار به محشر نباشيم ما شرمسار

رساني تو بي‌رنج و بي واهمه کنيـزان خـود را بـرِ فـاطمه

به کار بردن واژة «کنيز» براي خود، نشان مي‌دهد که شاعر زن بوده، زيرا اگر مرد بود، به جاي کنيز از واژة «غلام» و يا کلمات ديگر استفاده مي‌کرد.

2. از سروده‌های شاعر چنين بر مي‌آيد که آن سفر، سفر نخست نويسنده است.

شـکر لله بخت بـا ما يار شد طالـع خـوابيـده‌ام بيـدار شـد

از تفضّـل‌هاي ربّ بـي نيـاز عقده‌ها از کارها گرديده باز

بار حج بستيم در روز سعيد دل نهـاده‌ انـدر آن راه بـعيـد

ولي هنگامي که در منا اعمال انجام داده و قرباني کرده و سپس رمي جمرات نموده، مي‌گويد:

رسيديم به خيمه در آن خستگي گـرفتيم نـاخن بـه آهستگـي

در اينجا سخن از تراشيدن سر و ريش به ميان نيامده، در صورتي که در سفر اول بنابر احتياط واجب مردان بايستي سر بتراشند (حلق کنند) و در سفرهاي بعد تقصير نمايند؛ يعني قسمتي از موي سر و ريش يا ناخن را بگيرند.

در زمان سرايندة مثنوي، مردم در تمام ايام سال به دليل گذاشتن کلاه يا عمامه بر سر، موي خويش را کوتاه مي‌کردند و در ايام حج نيز ابايي از تراشيدن سر و يا صورت نداشتند و شاعر تنها به گرفتن ناخن اشاره کرده که اين خود مي‌تواند دال بر زن بودن شاعر باشد.

3. هنگامي‌که بعد ازپايان اعمال به مکه بر مي‌گردند و دو روز مانده به عيد غدير است مي‌گويد:

رسيـدند بـه مکه گـرفتند بار که تا چون شود گردش روزگار

دو روز ديگر روز عيد غدير فکنديـم سـرچـون کنيزان به زير

که در اينجا نيز براي معرفي خويش، از واژة کنيز استفاده کرده است.

4. بعد از زيارت منزل حضرت خديجه، براي خويش و همراهان، اينگونه دعا مي‌کند:

گدايان خود را کني يک نظر نماند به ما هول محشر دگر

کنيزان خـود را رهـايي زغـم به زهراي اطهر دهيمت قسم

واژة «گدا» براي عموم است و شامل زن و مرد مي‌شود، ولي لفظ «کنيز» فقط براي زن به کار مي‌رود و در صورتي‌که شاعر مرد بود، در اينجا بايد از کلمة «غلام» استفاده مي‌کرد.

5 . شاعر آنگاه که به کنار ضريح زهرا علیها السلام (که در آن زمان ضريح داشته) مي‌رود، براي همدردي و عرض تسليت اینگونه می‌سراید:

زديم بوسه بـر آستان رسول برفتيـم بـرِ قبـر پـاک بتول

در آنجا ضريح شريف بتول بود زينت قبر پاک رسول

\* \* \*

سر زنم بر زينبت زاري کنم با تو بنشينم عزاداري کنيم

مرسوم است که زنان درکنار هم مي‌نشينند و با تشکيل حلقه، با هم عزاداري مي‌کنند.

6. پريشان کردن مو، از نشانه‌هاي عزاداري زنان بوده و شاعر دربارة جنگ اُحُد چنين سروده است:

صفيه به همراه خود برگرفت به زاري همي ناله از سرگرفت

به همراه چندي دگـر از زنان چـو انـجـم بـه دور مـه آسمـان

بـرفتنـد يـکسـر پـراکنده مـو نهادنـد بـه دشت اُحُد جمله رو

شاعر وقتي به دمشق مي‌رسد، چنين توصيفي براي خود مي‌کند:

دلـي پـر ز مـاتم پـراکنده مو بـه سـوي خـرابـه نـهـاديـم رو

7. درهنگام طواف، شاعر از گروه و همراهان دور مي‌افتد و بلافاصله دچار وحشت مي‌شود:

همه همرهان گم شدند از نظر نمانده به من تاب و طاقت دگر

زميـن داغ سـرگشته راه عبـور نـه راه طواف و نـه جـاي مرور

درچنين مواردي، يک مرد بدين سرعت دچار وحشت از تنهايي و گمشدن همرهان نمي‌شود.

با مطالبي که در بالا بيان داشتيم، مي‌توان گفت سفر نامة ياد شده را يک بانوي حاجيه سروده و مي‌توان آن‌ را در شمارکارهاي زنان به حساب آورد.